

پیوند تصوّف با فتوّت

اثر: دکتر عباس کی منش

از: دانشگاه تهران

چکیده

نگارنده بر آن است که پیوند میان تصوّف را با فتوّت بیابد. و پیام جهانی این دو مکتب را بررسی نماید. اگرچه هر دو مکتب ریشه در ایران باستان دارند و با تصوّف هندی، بودایی، مسیحیت و سایر ادیان و فلسفه‌ها گره خورده‌اند. و در اثبات فرضیه‌ی بکوشد که امروز تحت عنوان «تصوّف اسلامی ایران» در جهان مطرح است، و بگوید که این گنجینه معرفت برگرفته از قرآن کریم است و احادیث پیامبرگرامی (ص) اسلام. و بدین نکته اشارت کند که شالوده فتوّت اسلامی نیز سخنان بلند آیین رسول خدا و علی علیه السلام است. و بدین نتیجه دست یابد که این هر دو مکتب بر پایه دین مبین اسلام پی‌ریزی شده و ریشه در مبانی اسلام و تفکر اسلامی دارد و می‌تواند به عنوان دو مکتب حیات بخش و زندگی‌ساز اسلام به جهان معرفی گردد.



تصوّف را پشمینه پوشی معنی کرده‌اند و مجازاً اعمال و افعال صوفیان را گویند. و در اصطلاح از خواهش‌های نفسانی پاک شدن باشد و همه عالم را مظهر حق دانستن.^(۱)

تصوّف، نوعی پارسایی ورزیدن است و ریاضت کشیدن به معنی عام آن. که از ورع و پرهیزگاری پاکان درگاه حق و پیشوایان دین سرچشمه گرفته است. و بدیگر سخن چشم‌پوشی است از زخارف دنیوی و تنسک، که این معنی خود در عصر پیامبر گرامی اسلام - صلوات الله علیه و آله - بویژه در میان فقرای مهاجرین وجود داشته است.

مظهر کامل این طریقت همان اصحاب صفّه‌اند در مسجد پیغمبر^(ص) که به فقر و زهد و پرهیزگاری می‌ساختند، و اغلب به عبادت اشتغال داشتند. و معروف است که آنان بیشتر جامهٔ پشمین در بر میکردند. و لباس خود را با الیاف درخت می‌دوختند. اسامی این اشخاص و ترجمهٔ احوال آنان در بسیاری از کتب تاریخ آمده است و از همه مفصل‌تر و مهم‌تر حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء نامهای آنان را با اخبارشان به ترتیب حروف معجم ضبط کرده است. از جمله مشاهیر اهل صفّه سلمان فارسی، ابوذر، عمار، صهیب، ابوهریره، بلال، حذیفه بن یمان، ابوسعید خدری و ... بودند.

کشف‌المحجوب جمعی از اهل صفّه را با تعریفی خاص دربارۀ هر یک از آنان ذکر نموده است.^(۲) ولیکن هیچکدام از آنان بنام صوفی اصطلاحی خوانده نمی‌شدند. و این تسمیه قطعاً پس از قرن اوّل هجری رونق یافته است. آنچه از مطالعهٔ کتب تاریخ و تذکره بدست می‌آید این است که به کار داشت لفظ (صوفی) بمعنی فرقهٔ روحانی خاص در قرن دوم هجری شیوع یافته و پیش از آن تاریخ اگرچه حقیقت و مفهوم واقعی لفظ موجود بوده، ولیکن اصطلاح شایعی نبوده است. چه

اوحدی مراغه‌یی بدین نکته اشارت دارد:

در زمان صحابه و یاران
 نام شیخ و سماع و خرقه نبود
 وان بزرگان و آن نکوکاران
 دین هفتاد و چند فرقه نبود^(۳)

بی‌گمان پیش از بعثت رسول اکرم آثاری از مانویت و مسیحیت و مجاهدات و ریاضت‌های آنان در میان خواص اعراب معمول بود، و کسانی چون ورقه بن نوفل عموی خدیجه (همسر گرامی پیغمبر^(ص)) که از زهاد بزرگ صدر اسلام است، وجود داشتند که از محرّمات متداول عرب روی گردان، و به ریاضت‌های مانوی و مسیحی سرگرم بودند. نکته آن که اصول اعتقادی مانویان از جمله ریاضت در نزد قریش پذیرفته شده بود. اما رسول اکرم ریاضت‌های شاقّه مانویان را تعدیل فرمود و رهبانیت مسیحیت را شدیداً منع. و مسلمانان را از افراط و تفریط در زهد باز داشت. ولیکن با این همه کسانی بودند که در احکام دینی حداکثر دقت و منتهای مراقبت را بجای می‌آوردند.

برخی این ریاضات را برای رهایی از تمنّیات جسمانی و توجه به امور روحانی انجام می‌دادند، وعده‌یی دیگر آن را وسیله رسیدن به ثواب اخروی می‌دانستند.

از دیگر سوی اعتقادات مانویان اهل ذوق و حال نیز، موازی با ریاضات و آداب ظاهری زهاد مانوی در اعراب پیش از اسلام، و سپس در مسلمانان صدر اسلام تأثیری ژرف کرده و سرانجام در صوفیه نیز اثری عمیق بر جای گذاشته بود. دستورهای قرآن کریم و تعلیمات رسول اکرم آن دسته از ریاضت‌ها را که متناسب با زندگی مادی مردم بود مباح و حلال دانسته و اعتدال را نیکو شمرده است. با نگرش به این که امور معنوی و آنچه با دل سروکار دارد، بمانند: دوستی و محبت، درک زیبایی و جمال پرستی، شوق، عشق و بسیاری از امور دیگر از این دست اعتدال بردار نیست و میانه روی در آن صورت نیندد. و چه بسا که به مرور زمان با تلطیف ذوق راه افراط بپیماید.

پس از رحلت پیامبر^(ص) چون مانع بزرگی که جلوی افراط و تفریط‌ها را می‌گرفت از میان برخاست، این سنخ افکار و عادات افراطی اندک اندک قوّت گرفت و عوامل گوناگون زمان و مکان و شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدانها پیوست، و آن را با یک قوس صعودی پیش برد. به گونه‌یی که هر طبقه خواستند از اسلاف خود گامی فراتر نهند و زاهد و عابدتر، مرتاض و مراعی‌تر، با حال و خوش ذوق‌تر و ... گردند. بدین روی به مدّت دو قرن نطفه این تندرویهای دینی بالیدن گرفت و چون چشمه‌ها و جداول کوچکی به یکدیگر پیوست و از اعماق درّه‌های زمان و قتل جبال مکان بدان مدد رسید تا نیرو یافت و سرانجام به دریای بیکران معانی صوفیانه اتصال.

از یک سوی تأثیر افراد و طوایف گونه‌گون و نفوذ نحله‌های علمی و فلسفی مختلف را در سیر تکاملی تصوّف اسلامی توان دید و از سوی دیگر نشأت مکتب‌های مختلف و پیدایش سلاسل گوناگون را. بدین روی آوردن همه این عقاید در ذیل یک عنوان و تشخیص خصایص ویژه هر فرقه، کاری است بس دشوار. زیرا بیشتر شخصیت‌های بارزی که مبتکر و مبدأ و منشأ فرقه و سلسله‌یی شده‌اند، خود در مکتب‌های مختلف تربیت یافته، پوشیدن خرقة تبرک^(۴) و ارشاد را از اقطاب و مشایخ صاحب مکتب لایق آمده‌اند. سرانجام شایستگی‌های سالکان موجب گردیده که شیخ ممتازی برمسند ارشاد تکیه زند، و بدین ترتیب خود نمودگی از تربیت‌های گوناگون و آراء مختلف پدید آید. و اجتهاد شخصی و مقتضیات زمان و مکان و شرایط اجتماعی و دینی و اخلاقی و سیاسی مکتب تازه پی‌ریزی کرده، که بعدها قوام یافته است.

بدیهی است که مسأله تبعیض نژادی در دوره بنی‌امیه و حق ناشناسی بنی‌عباس در حق ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلّال نقش شگرفی در پدید آمدن تصوّف اسلامی ایرانی و آیین فتوّت داشته است و ایرانیان دفاع از حیثیت خود را مصلحت در برانگیختن روحیه سلحشوری دیدند، و آنگاه که اندیشه زمان و افکار

عمومی مردم، این روحیه را برنتافت به مکتب تصوّف و فتوّت روی آوردند و آنها را به عنوان پایگاه مبارزات سیاسی و دینی تقویت کردند.

این شیوه اندیشه، و سنگر مبارزه یکی پس از دیگری پیدا شد و رشد کرد و رونق گرفت تا فتنه جهانسوز مغول ایران را در خون نشاند.

روشن است که خانقاه عظیم شیخ نجم‌الدین کبری (مقتول به سال ۶۱۸ هـ.ق) موسس سلسله کبرویه از مشاهیر عرفا و اکابر صوفیان قرن ششم و اوایل قرن هفتم می‌توانست پناهگاه مهم مردم جنگ زده مصیبت دیده باشد. همین مسأله سبب آمد که پیروان خانقاه کبروی رو به افزونی گذاشت.

و در اندک زمانی که به یک قرن نمی‌رسد، کار این فرقه بالا گرفت و مبارزه را در نقاط مختلف کشورهای اسلامی آغاز نهاد و بدین ترتیب خانقاههای بزرگی برپا گردید و فرقه متصوف قدرتی یافت بس چشمگیر.

همه صوفیان جویای یک حقیقت‌اند و پویای یک راه در رسیدن به سر منزل

مقصود:

همه کس طالب یار است چه زیبا و چه زشت

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت^(۵)

خلاصه آن‌که عوامل مختلف، دریای ژرف آسای تصوّف را پدید آورد و سرنوشت اقیانوس ناپیدا کرانه عرفان را رقم زد.

ابوبکر کلاباذی در التعرف لمذهب اهل التصوف می‌نویسد که بشر بن حارث گفته است؛ صوفی کسی است که دلش برای خدا صاف باشد.^(۶) و باز گوید صوفی را از باب نزدیکی اوصاف او به اوصاف اهل صّفه، صوفی گفته‌اند. و نظر گروهی دیگر را چنین بیان کرده است که به سبب پوشیدن صوف این طایفه را «صوفی» نام داده‌اند.

از نظر کلاباذی آنان که سرزمین‌های خود را رها کرده به غربت رفته‌اند و یا به سیر و سیاحت پرداخته صوفی نام گرفته‌اند. و می‌گویند؛ اهل شام آنان را که با

گرسنگی ساخته و به غارها پناه برده‌اند «جوعیّه» نامیده‌اند؛ از آن باب که آن اندازه طعام می‌خورند که نسل آنان منقطع نشود.^(۷)

بسیاری از انقلابات فکری و تحول اندیشه و بینش‌های اخلاقی و اجتماعی در مشرق زمین، بویژه در ایران رنگ اسرارآمیزی بخود گرفته و رازناک شده است. همچنین است انقلابات اخلاقی و اجتماعی و هرانقلاب فکری دیگر که علاوه بر جنگها و زد و خوردهای سخت، کار را از تحرّز و فرقه‌بندی به ژرف‌نگری در اسرار باطنی کشانده و دقایق ناگفتنی که بر عامه مردم مجهول بوده به زبان رمز و کنایه بیان کرده است.

این سخن راست می‌نماید که تشکیل هر فرقه و ایجاد هر نحله‌یی ابتدا صورتی داشته است بسیار ساده و بی‌پیرایه. اما مدّتی که از تشکل آن گذشت، آن صورت ساده نخستین منتهی میشود به غوامض و دقایق و ظرایف بسیار پیچیده و راز آلود که دریافت آنها به آسانی دست ندهد.

بدین جهت در هر یک از فرق و نحله‌های شرقیان به اسرار و رموزی راه توان یافت که در نحله‌های دیگر وجود ندارد و باور داشت‌های هر یک از مسالک بر غیر صاحبان آن پوشیده می‌نماید.

ژرف‌نگری در نحله‌های گوناگون اسلامی و فرقه‌های مختلف که در سرزمین‌های مسلمانان، بویژه ایران پیدا و آشکار شده است کاملاً ثابت می‌کند که هر فرقه‌یی در نهان و باطن خود غیر از آنست که به نظر عامّه، بویژه جهّال جلوه می‌کند. و نیز مسایل واقعی مسالک که بر ویژگیان از اهل نظر آشکار است بجز آن باوری است که در نزد عوام همان فرقه دیده می‌شود. و هر اندازه دقیق‌تر بنگریم بیشتر به اسرار و رموز و ابهام آن پی خواهیم برد.

آنچه گفته آمد بر فرض آنست که بزرگان آن مسالک خود در صدد اخفای آیین خود برنیامده و نخواسته باشند ظاهر را برخلاف باطن بنمایند.

اگر این موضوع بر آنچه مذکور افتاد افزوده شود؛ پیداست که تا چه اندازه

حیرت بر حیرت و مشکل بر مشکل افزوده می‌شود. و برای جوینده‌یی که نخواهد از ژرفای حقایق و رموز عقاید فرقه‌یی آگاهی یابد چه اندازه پژوهش دشوار می‌نماید و در پاره‌یی موارد محال می‌گردد.

اینجاست که کمیت پژوهش هراندیشه‌مندی لنگ می‌ماند و پژوهنده کنجکاو پس از سالها قبول زحمت پژوهش و کاوش در این آشفته بازار به حقیقتی نایل نمی‌آید و تهیدست باز می‌گردد. از پس هزاران پرده پندار به دیدار چهره حقیقت نایل نمی‌آید، و یا هنوز اسراری را نیافته پژوهش را پایان یافته می‌انگارد. بیشتر فرقه‌های مذهبی که بر اثر گستردگی دایره نحل اسلامی در این دین حنیف ظاهر شده است؛ همچون زیدیه، اسماعیلیه، کیسانیه همه و همه مصداق این گفتارند.

از میان مسالک و نحله‌های فرعی اسلام؛ مسلک تصوّف بمرائب بیشتر از سایر مسالک نمونه برجسته معانی لطیف است. زیرا اولاً دقایق و ظرایف این طریقه خود در پرده ابهام و پیچیدگی است و ثانیاً بزرگان این فرقه در هر روز گاری گرفتار مخالفان خام طبع شده‌اند و ناگزیر به تقیّه بوده، و هر چه بیشتر کوشیده‌اند که معتقدات خود را آشکار نمایند و مطالب را در پرده رمز و اشاره بازگویند:

خوشر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران^(۸)

تا نامحرمان از حقیقت آیین آنان آگاهی درست نیابند و ثالثاً بگونه‌یی رفتار کنند که غرض ورزان در ردّ باور داشته‌های ایشان از ظنّ خود چیزی در قلم آرند و حکمایی که با آنان برخورد‌های فکری داشته و به نبرد اندیشه برخاسته‌اند از سر فهم خود نکته‌یی در شناخت این طایفه بگویند؛ چنانکه اگر دیدار حکیم بوعلی سینا را با ابوسعید یک واقعیت بینگاریم؛ جز آن نتواند بود که گوید؛ «یک روز شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه‌العزیز در نشابور مجلس می‌گفت خواجه بوعلی از در خانقاه شیخ درآمد و ایشان هر دو، پیش از آن یکدیگر را ندیده بودند. اگر چه میان ایشان مکاتبت بوده - چون او از در درآمد شیخ ماروی به وی کرد و گفت

«حکمت‌دان آمد» خواجه بوعلی در آمد و بنشست. شیخ ما با سر سخن شد. مجلس تمام کرد و از تخت فرود آمد، و در خانه شد. خواجه بوعلی با شیخ در آنجا شد و در خانه فراز کردند و سه روز با یکدیگر بودند به خلوت. و سخن میگفتند؛ که کس ندانست. و هیچ کس در برایشان نشد. مگر کسی را که اجازت دادند، و جز به نماز جماعت بیرون نیامدند. بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت. شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که «شیخ را چگونه یافتی؟» گفت: «هر چه من می‌دانم او می‌بیند.» و متصوفه و مریدان شیخ چون به نزدیک شیخ در آمدند، از شیخ سؤال کردند که ای شیخ! بوعلی را چون یافتی؟» شیخ گفت: «هر چه ما می‌بینیم او می‌داند.»^(۹) چون تحصیل یقین بمراتب حقیقت و به تعبیری حکمت، یا به نظر و استدلال حاصل میشود؛ چنانکه طریق اهل نظر است و ایشان را علما و حکما می‌خوانند. یا به طریق تصفیه و استکمال، چنانچه شیوه اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیاء می‌نامند. و اگر چه هر دو طایفه به حقیقت حکماوند؛ لیکن طایفه دوم چون بمحض موهبت ربّانی فایز بدرجه کمال شده‌اند و از مکتب خانه «و علمناه من لدنا علماً»^(۱۰) سبق گرفته‌اند و در طریق ایشان اشواک شکوک و غوایل اوهام کمتر است، اشرف و اعلیٰ باشد و به وراثت انبیا که فوق خلائق‌اند اقرب و اولی خواهند بود و هر دو طریق در نهایت وصول سر بهم باز می‌آورد «والیه یرجع الامر کُلُّهُ»^(۱۱) و میان محققان هر دو طریق هیچ خلاف نیست! پوشیده نماند که این دو بزرگ در دو قرن بعد نمونه‌ها و چهره‌های برجسته دو نوع معرفت مشائی و اشراقی گشته‌اند و شعر و ادب فارسی سرشار است از اشاراتی که در آنها بوعلی و شفای او بیانگر دانش و فلسفه است. و بوسعید مهنه اسوه تفکر اشراقی.

صوفیه در خویش بچشم بندگان گزیده حق می‌نگریسته‌اند، و بر آن باور بوده‌اند که مورد محبت حق‌اند و یکدیگر را در راه رسیدن به او دوست می‌دانند؛ آنگونه که رشته الفت میان ایشان هرگز گسسته نمی‌شود. چرا که اتصال میان نفوس صادق در آسمانها پیوندی یافته است استوار.

گفته شد که ریشه اصلی تصوّف اسلامی همان روح زاهدانه است که کم و بیش در بیشتر مذاهب و ادیان وجود دارد. ولیکن در اسلام بگونه‌ی جلوه‌گر شده است که در هیچکدام از مذاهب و نحل بدان شکل موجود نیست و این پدیده، انگیزته از ویژگی بارز اسلام است.

و اما فتوّت را جوانمردی گفته‌اند و مردمی و مروّت. موضوع آن را نفس انسان دانسته‌اند از آن جهت که مباشر و مرتکب اعمال نیک گردد و تارک و رادع اعمال بد.

فتوّت و جوانمردی از ابتکارات ایرانیان بوده و پیش از تصوّف اسلامی در ادوار پیش از اسلام در ایران سابقه داشته است. چه سیستان زادگاه فتیان و عیاران معرفی شده است. چنان که رستم دستان، جهان پهلوان ایرانی، سیاووش پسر کیکاووس را در این سرزمین آیین تیراندازی و دلاوری و فتوّت و عیاری آموخته است؛ و حکیم فردوسی که سیادت ایرانی را با دیانت عربی به هم آمیخته موضوع را چنین به تصویر کشیده است:

جهاندارنامش سیاوخش کرد	بدو چرخ گردنده را بخش کرد
چنین تا برآمد برین روزگار	تهمتن بیامد بر شهریار
چنین گفت: کاین کودک شیرفش	مرا پرورانید باید به کش
چو دارندگان ترا مایه نیست	مرا او را به گیتی چو من دایه نیست ...
به رستم سپردش دل و دیده را	جهانجوی گرد پسندیده را
تهمتن ببردش به زابلستان	نشستنگهی ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کمند	عنان و رکیب و چه و چون و چند ...
زداد و ز بیداد و تخت و کلاه	سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
هنرها بیاموختش سربه سر	بسی رنج برداشت کامد ببر
سیاووش چنان شد که اندر جهان	بمانند او کس نبود از مهان ^(۱۲)

گفته شد که آیین فتوّت با همه ویژگیهایش از مدت‌ها پیش از پارتها میان

پهلوانان و دلاوران ایران امری بوده است رایج. پس از ظهور دین مبین اسلام نیز گروهی به نام فتیان به وجود آمدند و فضایل سخاوت، علو طبع، رشادت، جوانمردی و بزرگواری را وجهه همت خود دانستند و ترویج این صفات پسندیده را بر خویش همچون آداب دین فرض شمردند.

فتیان شجاعت و سخاوت را شعار خود ساختند و به کار گرفتند و به سوی کمالش بردند. ایثار و کرم را به مقامی رساندند که مال و دارایی را تا سرحد فقر در راه یاران و دوستان و میهمانان خویش صرف می کردند. و بدین روش با شعار جهاد فی سبیل الله معنی جهاد را به بالاترین درجه رساندند.

همان گونه که صوفیه پیغمبر اکرم و یا علی^(ع) را در فقر پیشوای خود می دانند، فتیان نیز جانبازی را از علی علیه السلام جان نثار دین نبی (ص) سرمشق گرفتند و کرم را نیز از آن حضرت به دل سپردند.

اینان کسانی را سزاوار نام «فتی» می دانستند که تمام فضایل و ویژگیهای انبیاء و اولیاء را در خود جمع داشته باشند و در عین حال فروتنی و خاکساری را پیشه کنند و همواره در اندیشه اصلاح معایب خود باشند. و خود را از دیگر بندگان برتر نشمارند و در ارتقاء رتبه خود به سوی کمال انسانی بکوشند.

فتوّت مقامی است از مقامات فقر که همه کمالات آدمی وابسته آن است. فتوّت در مقام فقر آنست که فتی بقدر استطاعت جان و مال خود را سبب خیر و آسایش فروماندگان سازد. اینان می گویند باید هم به مردم نزدیک بود و هم در میان ایشان غریب. و برآنند که گره از کار بندگان خدا در حد امکان باید گشود.

اما آنچه مشایخ طریقت بر اهل فتوّت فرض داشته اند تا در مقام مردان حق در آیند؛ یکی همه خلق را «اخی» خواندن است؛ و دیگر با اخوت مردم را به یکدیگر پیوند دادن. و یگانگی در میان ایشان ایجاد کردن. اینان معتقدند انوار حق بر جان اهل فتوّت و اخوت می تابد و آنان را الگویی قرار می دهد در امور خیر برای همگان.

در فتوت نامه‌ها؛ مثلاً فتوت نامه سلطانی مبانی آیین فتوت بدین شرح بیان گردیده است:

- (۱) نخست به حق تعلق خاطر داشتن و آنگاه به خلق پرداختن.
- (۲) نفس را از صفات ناپسند مانند کبر، عجب، حرص، حسد، باز داشتن.
- (۳) تیرگی جهل را به آب معرفت از لوح ضمیر شستن.
- (۴) عشق به مولای متقیان علی علیه السلام را در دل داشتن و همچون آن بزرگوار از بذل جان و مال در راه حق دریغ ناکردن.
- (۵) به پیران حرمت کردن و به جوانان نصیحت. و به طفلان شفقت آوردن.
- (۶) با ضعیفان با رحمت و با درویشان با بذل و سخاوت رفتار کردن.
- (۷) حشمت اهل علم را نگاهداشتن.
- (۸) با ظالمان به عداوت برخاستن و با فاسقان و فاجران به هیچ گونه نیامیختن. و با نفس اماره به جنگ پرداختن.
- (۹) با خلق خدا به احسان و مروت رفتار کردن.
- (۱۰) با خلق به صلح بودن، و با نفس به مخالفت برخاستن و با شیطان به محاربت پرداختن.
- (۱۱) بر جفای خلق تحمل داشتن و در مصائب روزگار شکیبایی ورزیدن و به هر حال در پیشگاه حق شاکر بودن.
- (۱۲) به عیوب نفس خود عارف گشتن.
- (۱۳) در مصیبت دیگران اظهار همدردی کردن.
- (۱۴) در طریق حق ثابت قدم بودن.
- (۱۵) از بدگمانی احتراز داشتن.
- (۱۶) در نجات خلق کوشیدن و چشم از عیب جویی پوشیدن.
- (۱۷) در رهایی گرفتاران دامن همت بر کمر بستن و افتادگان را دست گرفتن.
- (۱۸) یار مظلومان بودن و ظالمان را خصم داشتن.^(۱۳)

در کتاب غررالحکم و دررالکلم آمدی (ره) که مجموعه‌ی از کلمات طیّبات اسوه جوانمردان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. در معنی فتوّت چهار تعبیر گونه‌گون به نظر می‌آید:

۱- الْفُتُوَّةُ نَائِلٌ مَبْدُولٌ وَ أَدَى مَكْفُوفٌ

۲- بُعْدُ الْمَرْءِ عَنِ الدُّنْيَا فُتُوَّةٌ

۳- مَا تَزِينُ الْإِنْسَانَ بَزِينَةِ أَجْمَلٍ مِنَ الْفُتُوَّةِ

۴- نِظَامُ الْفُتُوَّةِ اِحْتِمَالُ عَثَرَاتِ الْإِخْوَانِ وَ حَسَنُ تَعَهُّدِ الْجِيرَانِ^(۱۴)

عنصرالمعالی می‌نویسد: «سه چیزست از صفات مردم که هیچ آدمی نیابی که بر خود گواهی دهد که این سه چیز مرا نیست و آن سه چیز عبارت از خرد است و راستی و مردمی. و هم او می‌افزاید که حکیمان از مردمی و خرد صورتی ساختند به الفاظ نه به جسد که آن صورت [را] تن و جان و حواس و معانی بود. چون مردمی بود و گفتند: تن [آن صورت] جوامردی است و جان وی راستی و حواسش دانش و معانیش صفا. پس صورت ببخشیدند بر خلق. گروهی را تن رسید و دیگر، نه، و گروهی را تن و جان و گروهی را تن و جان و حواس و گروهی را تن و جان و حواس و معانی. اما آن گروه که نصیب ایشان تن رسید آن قوم عیاران و سپاهیان و بازاریانند که مردمی ایشان را نام جوانمردی نهادند. و آن گروه که ایشان را تن و جان رسید خداوند معرفت ظاهرند و فقرای تصوّف که مردمی ایشان را معرفت و ورع نام نهادند. و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس رسید حکما و انبیا و اصفیا [اند] که مردمی ایشان را دانش و فزونی نام نهادند و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس و معانی رسید روحانیان اند و از جمع آدمیان پیغامبران اند.

اما درباره آن گروه که نصیب ایشان جوانمردی آمد سه چیز را صادق دانسته‌اند: یکی آنکه هرچه گویی بکنی و دیگر آنکه خلاف راستی نه گویی، سوم آنکه شکیب را کاربندی.

درباره جوانمردی عیاران گوید که باید آنان را سه هنر باشد. یکی آنکه دلیر

باشند و مردانه و شکیبا و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود و زیان کسی به سود خویش نکند و زیان خود از دوستان روا دارد و بر اسیران دست نکشد و بیچارگان را یاری دهد و بد بدکنان از نیکان باز دارد و راست شنود؛ چنانکه راست گوید. و داد از تن خود بدهد و بر آن سفره که نان خورد بد نکند، و نیکی را بدی مکافات نکند، چون نیک بنگری بازگشت این همه به آن سه چیزست که یاد کردیم. (۱۵)

عطار گوید: جوانمردی دریایی است به سه چشمه، یکی سخاوت، دوم شفقت، سیم بی‌نیازی از خلق و نیازمندی بحق. (۱۶)

ابوالقاسم قشیری در رساله می‌نویسد: اصل فتوت آن بود که بنده دائم در کار غیر خویش مشغول بود، و خویش را بر کسی فضیلت نبینی و در جای دیگر می‌نویسد: گویند مردی دعوی جوانمردی کردی بنشاپور، وقتی به نسا شد، مردی او را مهمان کرد و گروهی جوانمرد با وی بودند. چون طعام بخوردند کنیزکی بیرون آمد و آب بر دست ایشان می‌ریخت نشاپوری دست نشست؛ گفت از جوانمردی نبود که زنان آب بر دست مردان ریزند. یکی از ایشان گفت چندین سال است تا در این سرای می‌رسم. ندانسته‌ام که آب بر دست ما زنی می‌کند یا مردی.

از منصور مغربی شنیدم که گفت مردی خواست که نوح عیار را بیازماید، به نشاپور کنیزکی فروخت، وی را، برسان غلامی. و گفت این غلامی است و [کنیزک] نیکو روی بود، نوح [عیار] آن کنیزک را به غلامی بخرید و یک چندی نزدیک نوح بود، گفتند کنیزک را که داند که تو کنیزکی؟ گفت هرگز دست وی به من نرسیده است و وی می‌پندارد که من غلامی‌ام.

گویند شقیق بلخی، جعفر بن محمد [الصّادق] را از فتوت پرسید فراشقیق گفت تو چگویی؟ گفت اگر دهند شکر کنیم و اگر منع کنند صبر کنیم، جعفر گفت سگان مدینه ما همین کنند، شقیق گفت یا ابن رسول الله پس فتوت چیست؟ [نزدیک شما] گفت اگر دهند ایثار کنیم و اگر ندهند صبر کنیم. و باز قشیری

می‌نویسد: فتوّت فرا پوشیدن عیب برادران باشد و اظهار ناکردن، برایشان آنچه دشمنان برایشان شادکامی کنند.

نصرآبادی گوید مروّت شاخی است از فتوّت و آن برگشتن است از هر دو عالم و هر چه در اوست و ننگ داشتن از آن هر دو.^(۱۷)

گفته آمد که وجه تسمیه «واژه صوفی وفتی» و اشتقاق لغوی آنها را فرهنگ نویسان، مؤلفان، پژوهندگان اسلامی و مستشرقان گونه‌گون نوشته‌اند که باید به کتبی چون کتاب اللمع ابونصر سراج (م. ۳۷۸ ه.ق)، اساس البلاغه جارالله زمخشری (م. ۵۳۸ ه.ق) تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی (م. ۴۴۰ ه.ق)، مقدمه ابن خلدون (م. ۸۰۶ یا ۸۰۸ ه.ق)، و فتوّت نامه سلطانی حسین واعظ کاشفی سبزواری (ف ۹۰۶ یا ۹۱۰ ه.ق) نگرست.

بر روی هم تصوّف و صوفی در معنی مسلک خاص در اواخر سده اوّل یا در اوایل سده دوم هجری ظهور کرد. و تصوّف در آغاز مانند دیگر احزاب و مسالک ساده و بی‌پیرایه بود. ولیکن پس از روایی فلسفه، به ویژه شیوه حکمای اشراقی و روآقی و ایرانی و در آمیختگی عقاید و آداب ملل با یکدیگر به روزگاران رنگی تازه گرفت. و مملو از دقایق و اسرار گشت. افکار و عقاید موروثی ملل و اقوام از جمله ایرانیان اندک اندک با تعلیمات پردامنه اسلام در آمیخت و اقیانوسی ناپیدا کرانه پدید آورد که از آن به تصوّف اسلامی عبارت کرده‌اند.

اما این که گفته آمد که تصوّف اسلامی ایران از ادیان و مذاهب گوناگون رنگ پذیرفته بدان سبب است که دل آدمی سراچه عشق است، عشق به مبدأ کُلّ. توضیح آن که اندیشه هندی، یونانی و ایرانی از نظر اشتیاق انسانی در نقطه‌یی به هم گره می‌خورد و آن عشق به جمال حق است.

همه عرفا اعم از ایرانی و چینی و هندی و رومی سرود اشتیاق به دیدار حق سروده‌اند. چه شری کرشنا که نمونه کامل و بارز یک انسان واقعی است اصول

اخلاقی خود را بر صفای باطن و ایثار نهاده است. در کتاب بهگوت گیتا (آواز آسمانی) می گوید: «ای پسر کنتی، بدان کسی که ایزدان دیگر را می پرستد، اگر با ایمان کامل به پرستش پردازد، در حقیقت مرا پرستیده است. ولو بر خلاف سنن باستانی رفتار کرده باشد.»

این سرودها تنها در جزئیات و طرز بیان و نوع توصیف با هم تفاوت دارند. در حالی که همه چون قطرات یک اقیانوس بهم پیوسته اند، همه جوینده حق اند. تنها اختلاف در گزینش راههای رسیدن آن است. بنابراین آنچه را که پیامبر (ص) گرامی اسلام منادی آن است. همان است که موسی و عیسی و سایر منادیان دین و اخلاق بشارت داده اند؛ با نگرش به این که پیامبر (ص) اسلام خاتم پیغمبران است.

آنچه را که جلال الدین بلخی رومی بیان کرده، شنگرا در هندوستان، همان نکته را با اندکی تفاوت به زبان دیگر اظهار داشته و همین اندیشه در حکمت اروپایی نیز منعکس گردیده است

ناگفته نماند که هر دوران ویژگیهایی دارد که منحصر به یک کشور و یا یک قاره نیست. آن ویژگی همانند بارانی است فیاض که بی تفاوت در همه جا فرو می ریزد و همه را از بارش خود فیض می رساند.

رشته اعتقادات و اندیشه های بشر نیز در سراسر عالم به هم پیوند خورده است. اگر اختلافی در آن به نظر می آید از نگاه ظرفیت ها و استعدادهاست و طرز تلقی آدمی.

اندیشه بشر تحت تأثیر روح زمان به جهت های مشابه پیش می تازد و سبب آن بر قرار بودن روابط درونی میان همه انسانهاست. علت مجهول است ولیکن معلول را توان شناخت.

گاهی علت اختلاف را بر ویژگیهای اجتماعی، دینی و سیاسی حمل توان کرد و زمانی بر رشد اخلاقی ملل. بر همین قیاس بدین نکته اشارت می رود که جنبش های دینی و اجتماعی که از آغاز تاریخ بشر در ایران روی نموده همه ناشی از

خشمی بوده است که ایرانیان در قرنهای متوالی نسبت به امتیاز طبقاتی و نژادی داشته‌اند. که یکی از آنها، نهضت صوفیه است و دیگر نهضت فتیان.

از جنبه‌های مهم تصوّف ایرانی، پیوند آن است با آیین جوانمردی و فتوّت. زیرا صوفیان ایران تصوّف را محتاج به تعلیمات دقیق و ریاضت‌ها و مراقبه‌ها و عبادتهای خاص دانسته‌اند، که ویژه خواص و آموختگان طریقت بود که عوام را به اصول فتوّت فرا می‌خواندند و بدین سبب بسیاری از ایشان در ضمن آنکه آثاری به نظم و نثر در تصوّف پدید آورده‌اند، کتب و رسالاتی نیز در فتوّت و جوانمردی از خود به جای گذاشته‌اند که شایان نگرش خاص است.

تصوّف ایران از آغاز تا اواسط سده پنجم هجری جنبه طریقت داشت و از آن به بعد شریعت بدان در آمیخت، و بدان رنگی تازه داد. چنانکه در نخستین آثار بازمانده از بزرگان صوفیه، مثلاً در کتاب اللمع ابونصر سراج مباحثی چون توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، رضا، مراقبه، خوف، رجا، شوق، طمأنینه، مشاهده طرح گردیده و مورد بحث قرار گرفته است. همین‌گونه است کتاب التعرف لمذهب اهل التّصوّف تألیف ابوبکر محمد بن اسحاق بخاری کلاباذی (م. ۳۸۰ هـ ق) که مسایلی مانند اتصال، محبت، تجرید و تفرید، و جد، غلبه، سکر: غیبت، شهود، جمع و تفرقه، تجلّی و استتار، فنا، بقا، مرید و مراد در آن تحلیل شده است. و در کتاب کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی (درگذشته حدود ۴۶۴ هـ ق) موضوعاتی چون فقر، ملامت، مقام و حال، ایثار، غیبت و حضور، محاضره و مکاشفه، قبض و بسط، انس و هیبت، قهر و لطف، نفی و اثبات، شریعت و حقیقت بیان گردیده است. و در رساله تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری (درگذشته به سال ۴۶۵ هـ ق) از اصول مهم تصوّف مسایلی چون ذوق و شرب، محو و اثبات، مشاهده و معاینه، تقوی و عزلت، قناعت، توکل: فتوّت، تصوّف، احکام سفر، صحبت، توحید، در بحث آمده و در منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری (م. ۴۸۱ هـ ق) از اصطلاحاتی مانند یفظه،

محاسبه، انابه، تفکر، تذکر، اعتصام، ریاضت، سماع، تبتل، اخلاص، تسلیم، حیا و نظایر اینها سخن رفته است.

اما حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی طوسی متوفی به سال ۵۰۵ هـ ق نخستین صوفی است که شریعت و طریقت را در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت به هم آمیخته و مباحث آنها را مزین ساخته است به مسایلی چون: شناختن نفس خویش، شناختن حق تعالی، معرفت دنیا، معرفت آخرت، طهارت، نماز، زکوة، روزه، حج، قرآن خواندن، آداب نکاح، آداب طعام، آداب کسب، حلال و حرام، صحبت خلق، آداب عزلت، آداب سفر، آداب سماع و وجد، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت راندن، ریاضت نفس، توبه، شکر، صبر، خوف و رجا، فقر، زهد، صدق و اخلاص، محاسبه و مراقبه، تفکر، توکل، محبت و شوق: رضا و یاد کردن مرگ و نظایر این اصطلاحات که شرح و تعبیر آنها را باید از آثار او و نوشته‌های دیگر صوفیان جست.

روشن است که مباحث آثار غزالی در کتب مهم تصوف قرن ششم بعد بازتابی داشته است غیر از آنچه کتب پیش از او داشته‌اند.

قمر کیلانی مینویسد: زکریابن محمد قزوینی در آثار البلاد که ظاهراً تألیف آن پس از سال ۶۳۰ هـ ق صورت گرفته گوید که ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۱ هـ ق) نخستین صوفی بود که خانقاه را اساس نهاد و آن بعد از ظهور دولت سلجوقی بود. ابن تیمیه (م ۷۲۸ هـ ق) در رساله صوفیه و فقر می‌نویسد اولین ظهور صوفیه در بصره بود و نیز اولین کسی که دیر کوچکی برای صوفیه ساخت یکی از پیروان عبدالواحد از اصحاب حسن بصری (م ۱۱۰ هـ ق) بود.

اگر مضمون این سخن مقرون به حقیقت باشد، باید این دیر را از عبادتگاه راهبان تارک دنیا اقتباس کرده باشند.

و باز همان نویسنده در کتاب «فی التصوف الاسلامی» نوشته است که اصل تصوف زهد است و ریشه در عبادات دارد و می‌گوید زهد پللی است که تصوف از

آن می‌گذرد و می‌افزاید صوفیان، جامهٔ پشمین را از روحانیان مسیحی که به اسلام روی آورده اقتباس کرده‌اند و زهد نیز از راهبان ترسایی در میان مسلمانان راه جسته است و بدین روی میان مسلمانان و نصاری نوعی الفت و محبت برقرار است.

ابن خلدون علت پیدایش تصوّف را در اسلام متروک ماندن شیوهٔ مرضیهٔ بزرگان صحابه و تابعین در قرن دوم هجری بر اثر اندیشهٔ تبعیض نژادی بنی‌امیه دانسته‌گوید، کسانی که برخلاف سنت معمول اهل زمان خود رفتار کرده به عبادت و ترک دنیا روی آورده‌اند به نام «صوفی» خوانده شده‌اند.

نخستین کسی که در اسلام به لقب «صوفی» نام برآورد، ابوهاشم صوفی از مردم کوفه بود از بزرگان صوفیهٔ سدهٔ دوم هجری و معاصر سفیان ثوری. که سفیان ثوری گوید: من ندانستم که صوفی چه بود تا هاشم صوفی را ندیدم و پیش از وی بزرگانی بوده‌اند در زهد و ورع در طریق توکل و محبت.

پیش از ابوهاشم کسی را بدین نام نخوانده‌اند.. و اوّل خانقاهی که برای صوفیان بنا کردند در رملهٔ شام کردند و سبب آن را نوشته‌اند که امیری ترسا به شکار رفته بود، در راه دو تن را دید از این طایفه که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا بنشستند، و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند، آنگاه برفتند. امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد؛ یکی از ایشان را طلب کرد و پرسید، آن که بود؟ گفت ندانم؟ گفت ترا چه بود؟ گفت هیچ چیز! گفت از کجا بود؟ گفت ندانم! آن امیر گفت پس این الفت چه بود که شما را با یکدیگر بود؟ درویش گفت که این ما را طریقت است. گفت شما را جایی هست که آنجا فراهم آئید؟ گفت نی! گفت من برای شما جایی سازم تا با یکدیگر آنجا فراهم آئید پس آن خانقاه به رمله بساخت. و باز نوشته‌اند. ذوالنون امام وقت، یگانهٔ روزگار و سر این طایفه بود و همه..... و پیش از وی مشایخ بودند ولیکن وی پیشین کسی بود که اشارت با عبارت آورد. و از این طریق سخن گفت و چون جنید پدید آمد در طبقهٔ دیگر این علم را ترتیب نهاد و بسط کرد و کتب ساخت و چون شبلی پدید آمد

در طبقه دیگر این علم را بر منبر برد و آشکار کرد.^(۱۹)

جنید گفت: ما این علم را در سردابها و خانه‌ها می‌گفتیم پنهان، شبلی آمد و آنرا با سر منبر برد و بر خلق آشکارا کرد.

گفته آمد که فتوت در لغت به معنی جوانمردی آمده و فتی کسی است که از جهت کمال و فضایل انسانی از مرحله کودکی به مقام رشد و جوانی رسیده باشد. فتوت عبارتست از ظهور نور فطرت و استیلاي آن بر ظلمت نشأت، تا همه فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد و به عبارت دیگر، فتوت عبارت است از معرفت و کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلاي آن بر ظلمت نفسانی تا فضایل اخلاقی به تمامی ملکه آدمی شود و رذایل بگلی منتفی گردد.

کمال الدین عبدالرزاق کاشانی می‌نویسد امیر المومنین علی - علیه الصلوة و السلام - که از ورع و زهدات بدان پایه رسید که رسید و از مردی و شجاعت آن مرتبه یافت که یافت؛ تا بعد از جوع سه روزه به قوت وقت و سد رمق ایثار کرد لاجرم در شأن او نازل شد که: و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا و باز می‌نویسد: جامعه فتوت، شلووار است. و خرقه تصوف، کلاه و اول قدمی در فتوت تعفف است.

جوانمرد، عارف کامل و سالک از خود وارسته است. جوانمردان طریقت و مجاهدان راه حقیقت را عمل دیگر است. کار این طایفه رنگی دیگر دارد و عشق ایشان ذوقی دیگر. نه عذر رخصت ایشان را فریب دهد و نه سلطان وحشت بر ایشان تازد.

حروف «فتوت» را هر یک معنایی است بدین شرح: «فا»، فتی تا به مرحله فنا نرسد به صفات دوست باقی نتواند بود، «تا» دلیل است بر تجرید، «واو» نشان وفاست یعنی نگاهداشت آداب ظاهر و باطن. «تاء» آخر، دلیل است بر ترک ماسوی الله.

فتیان گروهی اند از عوام و فقرا و دراویشی که تحت سرپرستی بزرگان خوداز

قرن سوم هجری به بعد تشکیلاتی به وجود آوردند و مقرراتی خاص جهت تربیت و پذیرش اعضای خود وضع کردند. کار این طایفه روز به روز رونق گرفت و آیین آنان از ایران به دیگر کشورهای اسلامی مانند سوریه، مصر و سایر کشورها نفوذی شگرف کرد و پیروانی بلند آوازه یافت.

به وجود آوردن نیروی عظیم از توده‌های عوام به نام جمعیت و یا گروه فتیان به منظور اصلاح اخلاق اجتماعی و ترویج حس نوع دوستی، به فتوای آیه کریمه «و تعاونوا علی البرّ و التقوی»^(۲۰) و تعاون و همدردی و تلقین شجاعت و سخاوت و مروت و مهمان نوازی و پاکدامنی از مسایلی بود که در نزد این گروه امری بود در خور نگرش بسیار و از اصول اعتقادات این طایفه.

اینان مبنای فتوّت را ولایت می‌دانستند همان گونه که صوفیه بدان اعتقاد دارند. و معتقد بودند هرکس مروت نداشته باشد محال است که به مقام فتوّت دست یابد و هرکس فتوّت نداشته باشد هرگز به مقام ولایت راه نتواند برد.

ولایت در نظر این جماعت فناء فی الله و توحید با واحد است که از راه سلوک و اخلاق و معاملات و احوال و مکاشفات و مشاهدات شکل می‌گیرد و مدار آن شجاعت و سخاوت است، و همدردی و تعاون.

بنیان‌گذاران آن در اسلام مانند مشایخ بزرگ صوفیه که سعی کرده اند تصوّف را به مبانی دین استوار سازند، فتوّت را نیز به کتب آسمانی به ویژه، قرآن کریم و قصص انبیا و اولیا و احادیث و اخبار مروی از بزرگان دین نسبت داده و از آنها استمداد جسته‌اند، تا در مذاق مردم خوش نشیند. از جمله فتوّت حضرت آدم.^(۴)

لاجرم بشنید امر اهبطوا	از بهشت آمد برین عالم فرو
روز و شب بگریست آن برگشته حال	برگناش سیصدوهم شصت سال
گریه اش انصاف دادن بود ازو	آن فغان و آب چشم همچو جو
پس رسد او را فتوّت در جهان	کان چنان انصاف دادست آن زمان ^(۲۳)

جلال‌الدین بلخی رومی، بزرگترین عارف عرفان عاشقانه «فتوت» را «بخشش بی علت» دانسته فرماید:

عقل، راه ناامیدی کی رود؟	عشق باشد کان طرف بر سردود
لاابالی عشق باشد نی خرد	عقل آن جوید کز آن سودی برد
ترک تازو تن گداز و بی حیا	در بلا چون سنگ زیر آسیا
سخت رویی که ندارد هیچ پشت	بهره‌جویی را درون خویش کشت
پاک می‌بازد، نباشد مزدجو	آنچنان که پاک می‌گیرد زهو
می‌دهد حق هستی‌اش بی‌علتی	می‌سپارد باز، بی‌علت، فتی
که فتوت دادن بی‌علت است	پاک بازی خارج هر ملت است
زان که ملت فضل جوید یا خلاص	پاک بازانند قربانان خاص
نی خدا را امتحانی می‌کنند	نی در سود و زیانی می‌زنند (۲۴)

مراد آنکه عاشقان حق، در سیرخود، حساب سود و زیان نمی‌کنند. و می‌گویند همین عشق «سخت رو» و «ناپروا» ست که در این دنیا، بی‌هیچ پشت گرمی به راه خود می‌رود و در پی بهره‌جویی نیست و خودی خود را پاک می‌بازد و فدا می‌کند. و در برابر آن از خداوند فیض روحانی می‌یابد. از دیدگاه فتیان نثار هستی‌ظاهری در پیشگاه محبوب ارمغانی به آخرت است. فتوت یعنی جوانمردی و فداکردن خود و خواست‌های شخصی برای دیگران چنان‌که در حدیث آمده است: «الفتوة ان ترد نفسک الی طاهرة کما قبلتها منی طاهرة»، این توضیح فتوت با تعریف جود و ایثار هم مناسبت دارد. و سرانجام نتیجه می‌گیرد که پاک‌بازان بی‌هیچ چشم‌داشتی خود را در راه حق فدا می‌کنند. زیرا که فنای آنان مایه بقاء بالله است. نه تنها در کتب صوفیه بلکه در آثار اخلاقی و تربیتی نیز مباحثی درباره فتوت و تصوف وجود دارد که باید بدانها نگریم. (۲۵)

تاریخ سیستان می‌نویسد که برخی از امرا با عیاران از در لطف و مدارا

درآمدند چنانکه لیث بن فضل والی سیستان هر چه به سیستان به دست کردی طعام ساختی و عیاران سیستان را مهمان کردی.^(۲۶)

اساس فتوت را بر توبه، سخا، تواضع، امن، صدق، هدایت، نصیحت، و وفا دانسته‌اند و موضوع هر یک را در بحثی دقیق آورده و اصول تصوّف را نیز بر اخلاق استوار داشته‌اند.^(۲۷)

گفته آمد که تصوّف و عرفان اسلامی مبنایی جزء قرآن کریم و احادیث نبوی و شیوه زندگی پیامبرگرامی^(ص) اسلام و اصحاب آن حضرت ندارد، پیدایشش را علتی جز مقاومت در برابر ظلم و بی عدالتی نیست. چه به تاثیر آیه شریفه «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم»^(۲۸) اساس مکتب «حبّ الهی» و شرط محبوبیت انسان و شفاعت پیغمبر اکرم میان محب و محبوب و پی آمدهای حاصل از این محبّت به روشنی آشکار می‌گردد.

این خطاب نوازشگر حق تعالی، نخست به صورت زهد و عبادت و عزلت نمودار شد. اما اندک اندک رنگی تازه گرفت و در سده سوم هجری، بزرگترین شهید تصوّف اسلامی - حسین بن منصور حلاج را آنچنان در قبضه تصرف خود دگرگون ساخت که سرای دلش از وجود محبوب پُر شد و سرّ انا الحق بر زبان آورد. چه طنین این گفتار معنی آفرین بنیاد وهم و تصور ظاهر بینان را ویران کرد و فقیهان قشری و متعصب و زاهد نمایان را که جز به قهر خدا نمی‌اندیشیدند، در حیرت و وحشت سرگردان ساخت بانگ «انا الحق» او در حالت استغراق و جذبه، خشم خلیفه - مقتدر عباسی - را چنان برانگیخت که در سال ۳۰۹ ه.ق. به حکم عالم نمایان وقت هزار تازیانه‌اش زدند و دست و پایش را بریدند، و در آتشش سوزاندند، و خاکسترش در دجله ریختند، و سرش را در جسر بغداد آویختند. و یا به قولی خاکسترش را به باد دادند.

حلاج با الهام از این گفتار پیشوای بزرگ اسلام - علی علیه السلام - که فرمود: «ویلک ما کنت اعبد رباً لم اره»^(۲۹) عبادت را وسیله کشف سبحات جلال

ساخت و مکتب «اهل محبت» را پی افکند.

این مکتب با نسیم عشق و محبت، تصوّف خشک زاهدانه را از صورت زهد و تعبد انفرادی به صورت مکتبی وسیع با شعب متعدد و آداب و رسوم گوناگون در آورد.

براساس مکتب تصوف، صوفی باید در بوته ریاضت‌های توانفرسا بگدازد تا به کمال برسد.

جلال‌الدین مولوی این معنی را چنین در پرده تصویر آورده گوید.

من مایه بادهام چوانگور جز ضربت و جز لگد نخواهم

از لذت زخم‌هاش جانم یک ساعت اگر رهد نخواهم^(۳۰)

جلال‌الدین بلخی تحت تاثیر قرآن کریم در تبیین مقام «انسان» او را شکوفه باغ آسمان دانسته و نقل و می‌مجلس حق تعالی. و لوح و قلم و شمشیر و علم. و گفته است:

اشکوفه باغ آسمانم نقل و می‌مجلس الهیم.....

لوح و قلمیم نی‌حروفیم تیغ و علمیم، نی‌سپاهیم^(۳۱)

و در جای دیگر انسان را قبله‌گاه سجده ملائک دیده و پیوسته حق. و شمس تبریز را بهانه رسیدن به درگاه محبوب ازلی شناخته است.

مه توبه کند زخویش بینی گرمارخ خود به مه نمایم

این هیکل آدم است روپوش ما قبله جمله سجده‌هایم

ابلیس نظر جدا جدا داشت پنداشت که مازحق جداییم

شمس تبریز خود بهانه‌ست ماییم به حسن لطف ماییم^(۳۲)

پیش از این قلمی شد که در تصوف اسلامی گروهی از مشایخ بنیاد کار طریقت را بر ریاضت و مراقبت و برخی اصول دیگر نهاده‌اند. چنانکه بعضی سکر و عزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته‌یی صحبت و ایثار و فتوت را اساس قرار داده‌اند و عده‌یی دیگر عشق و وداد را. ولیکن بر روی هم در همه این مسالک

صوفی و فتی باید در بوته ریاضت بگدازند تا به کمال رسند. چه شیخ عطار اندکی پیش از جلال الدین بلخی در مصیبت نامه بدان اشارت کرده و فرموده است:

گر چو مردان حال مردان بایدت
قرب وصل حال گردان بایدت
اول از حس بگذر آنکه از خیال
آنکه از عقل، آنکه از دل اینت حال
حال حاصل در میان جان شود
در مقام جانت کار آسان شود
پنج منزل در نهاد تو تراست
راستی تو بر تو است از چپ و راست
اولش حس و دوم از وی خیال
پس سیم عقل است جای قیل و قال
منزل چارم از او جای دل است
پنجمین جان است راه مشکل است
نفس خود را چون چنین بشناختی
جان خود در حق شناسی باختی
چون تو زین هر پنج بیرون آمدی
خرقه بخش هفت گردون آمدی
خویشتن بی خویشتن بینی مدام
عقل و جان بی عقل و جان بینی تمام^(۳۳)

مراد آنکه وقتی صوفی جان به دست فنا سپرد و در ذات اقدس الهی فانی شد و از تعینات چشم پوشید و از آزمون پنجگانه سرافراز بیرون آمد؛ نه تنها خرقة رهبری بر تن خواهد کرد بلکه خود خرقة بخش هفت گردون می شود و به مرحله قطبیت می رسد.

در نزد گروهی از صوفیه، زهد و عبادت و ناچیز گرفتن دنیا و هر چه در آن است، و خوف از خدا و بیم از مکافات گناه رنگی زاهدانه به تصوّف بخشیده است. ولیکن خردک خردک سیل اندیشه‌ها و ذوقیات و فلسفه‌های نو و تصوّف ادیان و مذاهب دیگر مانند تصوّف ادیان هندی، بودایی و نظایر آنها همانند جویبارهایی در این وادی پهناور فرو ریخت و اندک‌اندک اقیانوس عظیم و خروشان و اسرار آمیز تصوّف و عرفان عاشقانه را پدید آورد. و مکتب عطار، مولوی و حافظ را بر شالده محکمی بنیان نهاد و عناصر اصلی تصوّف از خوف و تعبد و ترک دینا و اعتزال و رهبانیت و ریاضت‌های ناپسند به عشق و حال و جذب و مهرورزی به تمام جهان که آئینه جمال نمای حضرت حق است بدل شد به ناچیز شمردن دنیا در معنی توکل و قناعت، عدم دلبستگی به زخارف دنیا، و پیشرفت به سوی مقصدنهایی، نادیده گرفتن شخصیت فانی ظاهری و نیل به مقام فناء فی الله.

کشتن نفس و شخصیت کاذب در نزد همه فرق صوفیه شناخته بود منتها گاهی تصوّف سلبی و منفی نیروانای هندی را سبب می‌شد و زمانی عرفان عاشقانه منصور حلاج و مشرب شیخ عطار و جلال‌الدین مولوی و لسان‌الغیب حافظ را. و سرانجام خداجویی و بقاء بالله اولیاءالله را نتیجه می‌داد. این معارف بلند آیین در این سفر و سیرتدریجی روحانی که مبدأ آن مکتب حسن بصری است و مقصد آن عطار، مولوی و حافظ. و با روح اسلام موافقت بیشتری دارد همچنان دوام یافته، سبب شده است که تصوّف خانقاهی و مکتب عرفان عاشقانه در مقابل هم قرار گیرند.

گفته آمد تصوّف از آغاز شامل مسایل اخلاقی بوده است و اخلاق علاقه و پیوند ویژه‌ای با تصوّف دارد، و از آن جا که بنیان عیاری و فتوت نیز مانند آن بر پایه اصول اخلاقی ریخته شده، پیوند این دو کاملاً آشکار است.

احیاءالعلوم غزالی بسیاری از رموز و اسرار سربسته تصوّف را حل کرده و محقق طوسی در اخلاق ناصری، اخلاق فلسفی ارسطو را که بر اثر آن سرمایه مهمی

در تصوّف و فتوّت فراهم آمده بیان نموده است.

بسیاری از مسایل تصوّف به گونه‌ای است که سرحد آنها پیوسته با فلسفه عیاران و فتیان است. یعنی همانگونه که تصوّف در عین ریاضت کشیدن و اجرای اصول اخلاقی با مسایل حکمت و فلسفه آمیخته شده است. و در تعالی روح بشر می‌کوشد؛ فتوّت نیز با تکیه بر اصول اخلاقی و آمیختگی فلسفه خاص فکری و مساعدت با طبقه محروم جامعه در تلطیف روح بشر در می‌ایستد؛ آن گونه که پنداری هر دو با جذبات عاشقانه خدمت به خلق را پیشه خود ساخته‌اند.

گفته آمد که این دو مکتب به نوعی با هم پیوند دارند و زیربنای آنها اخلاق، رابطه درست و عادلانه انسانی است. البته فرق‌هایی میان آنها موجود است. چه در کلام برخی از صوفیه مسأله وحدت وجود رنگ خاصی به آن بخشیده در حالی که در «فتوّت» این رنگ به نظر نمی‌آید. یعنی از فلسفه وحدت وجودی خالی است ولیکن این دو در اصولی از زندگی مانند اخلاق و یاری و دستگیری به هم نوعان با هم پیوستگی دارند.

این اشتراک معنوی سبب شد که در بنیاد تصوّف و فتوّت خللی پدید نیاید، و این اعجاز فتوّت بود که خود را همگام با تصوّف در ساحت اخلاق به نمایش گذاشت و لطافت تصوّف را در اظهار همدردی و یاری با ناتوانان به خود جذب کرد و همانند تصوّف ترجمان حقایق و اسرار شریعت شد، و افزون بر آن فتیان نیز از آداب و رسوم خاصی پیروی کردند که نظیر همان اصول در تصوّف امری ضرور می‌نمود. مثلاً جهاد با نفس و تجرید و سکوت و مراقبه و ایثار.

صوفیان ایران فتوّت و اخوت و تصوّف را در آیین خود از یکدیگر جدایی ناپذیر دانسته‌اند. چه ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، صوفی بزرگ قرن چهارم هجری همه امثال و حکم صوفیان پیش از خود را با آیین جوانمردی و فتوّت و اخوت در هم آمیخته و آنها را همچون محاسن اخلاقی اهل طریقت تشریح کرده است.

آیین فتوت در ادوار اسلامی در صفات مردم ایران متجلی بوده و در کتب مختلف از آن سخن رفته است. چه گفته آمد که عنصرالمعالی باب ۴۴ قابوسنامه را به آیین جوانمردی اختصاص داده است و ابوالقاسم قشیری باب ۳۴ رساله خود را در فتوت نوشته و از صوفیان سخنان بلند آیین و آموزنده در حق آنان نقل کرده است.

ایرانیان با شعار دفاع از حق خاندان رسول گرامی (ص) اسلام برضد خلفای جابر بنی امیه و بنی عباس قیام کرده، گاهی در زیر لوای تشیع به نبرد ایستاده‌اند. و زمانی در لباس تصوّف و فتوت و اخوت به آیین پهلوانی و عیاری روی آورده با هر گونه ظلم و بی عدالتی به مبارزه برخاسته‌اند.

نتیجه آنکه تصوّف و فتوت میوه‌های شیرین درخت تناور فرهنگ اسلامی است و پرورده مکتب فضل و فضیلت صوفیان و فقیهان و الهی مردان. این دو مکتب را از دیدگاههایی با هم وجوه اشتراک است بدین شرح:

(۱) از جهت پای بندی به مقتدا، چه این هر دو مکتب به پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و پیشوایان دین اقتدا کنند؛ و سنتهای باز مانده آن بزرگواران را در عمل می آورند.

(۲) از نظرگاه پای بندی به رعایت اصول، این هر دو مکتب خود را مجری دستورهای قرآنی و بسیاری از اصول اساسی اسلام می دانند مثلاً اجرای فرایض دینی، و برخی از اعمال پسندیده مانند سخاوت، شجاعت، و ایستادگی در برابر ظلم و نظایر اینها خود را مسئول می شناسند.

(۳) برخی از بزرگان صوفیه فتوت را جزئی از تصوف دانسته‌اند.

فهرست ارجاعات:

- (۱) کشف اصطلاحات الفنون، تهانوی، تهران انتشارات خیام و اوراد الاحباب و فصوص الآداب، ابوالمفاخر یحیی باخرزی، بکوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸، ص ۱۴ و آنندراج،
- (۲) کشف المحجوب، علی بن عثمان جلابی هجویری تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، ۱۳۵۸ ص ۹۹-۹۷
- (۳) کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی، تصحیح استاد فقید سعید نفیسی، چاپ امیرکبیر ۱۳۴۰ ص ۶۴۸ و امثال و حکم دهخدا.
- (۴) مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة، عزالدین محمود بن علی کاشانی تصحیح علامه فقید جلال الدین همائی ص ۱۵۰
- (۵) دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و دوم ۱۳۷۷ ص ۱۱۲
- (۶) شرح التعرف لمذهب التصوّف خواجه امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، ربع اوژل، تصحیح دکتر محمد روشن، انتشارات اساطیر ۱۳۶۳، ص ۱۲۲
- (۷) التعرف لمذهب اهل التصوف، ابوبکر محمد کلاباذی، تصحیح استاد محمود امین النواوی چاپ کتابخانه الازهر مصر، ۱۳۸۹ هـ ۱۹۶۹ م، ص ۲۹
- (۸) مثنوی معنوی مولوی، نیکلسن، ج ۱ ب ۱۳۶
- (۹) اسرارالتوحید، تصحیح و مقدمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱ ص ۱۹۴
- (۱۰) قرآن کریم، سوره الکهف، آیه ۶۵
- (۱۱) قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۲۳
- (۱۲) شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، دکتر محمد دبیر سیاقی، ج ۲ ص ۴۶۶ و زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹ ص ۱۷۵
- (۱۳) فتوت نامه سلطانی، حسین واعظ کاشفی سبزواری، به اهتمام دکتر محمد جعفر محجوب انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۹۷
- (۱۴) غررالحکم و دررالکلم، تصحیح و تعلیق علامه فقید محدث ارموی، انتشارات دانشگاه تهران ج ۲، ص ۱۵۶، ج ۳ ص ۲۶۰، ج ۶ ص ۹۶ و ۹۷ و ۱۸۵
- (۱۵) قابوس نامه، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲، ص ۲۴۳-۲۴۷ و ۳۵۷
- (۱۶) تذکرة الاولیا ج ۲ ص ۱۹۷

- (۱۷) ترجمه رساله قشیریه ، تصحیح استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵ ص ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۴
- (۱۸) فی التصوف الاسلامی، قمر کیلانی، بیروت، ۱۹۶۲، ص ۱۲-۱۴
- (۱۹) نفحات الانس جامی، دکتر مهدی توحیدی پور ص ۳۱-۳۲ و تاریخ پیدایش تصوف و عرفان بخش یکم، تألیف کریم نیرومند، کتابفروشی ستاره زنجان ۱۳۴۴، ص ۱۰ و ذهبیه (تصوف علمی - آثار ادبی) تألیف دکتر اسدالله خاوری، انتشارات دانشگاه تهران ص ۳۲ - ۳۳
- (۲۰) قرآن کریم، المائده آیه ۲
- (۲۱) تحفة الاخوان فی خصائص الفتيان ، تألیف کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، تصحیح و تعلیق دکتر سید محمد دامادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۲۹ و ۲۳۳
- (۲۲) قرآن کریم، الانسان آیه ۸
- (۲۳) فتوت نامه منظوم ناصر سیواسی ص ۲۴ بنقل از تاریخ پیدایش تصوف و عرفان کریم نیرومند، ص ۱۵۶
- (۲۴) مثنوی معنوی ج ۶ ب ۱۹۶۶ ب بعد
- (۲۵) مثنوی، با تعلیقات دکتر محمد استعلامی ج ۶ ص ۳۱۹
- (۲۶) تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۱۷۶
- (۲۷) اوراد الاحباب ص ۴۸ و تحفة الاخوان ص ۲۳۶ - ۲۶۴
- (۲۸) قرآن کریم آل عمران ، آیه ۳۱
- (۲۹) اصول کافی ، ج ۱ ص ۱۳۱ - وای بر تو! من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام بپرستم .
- (۳۰) دیوان کبیر، جلال الدین محمد بلخی رومی، با تصحیحات بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران ج ۳ ب ۱۶۵۵۱
- (۳۱) همان مأخذ ب ۱۶۵۲۲
- (۳۲) همان مأخذ ب ی ۱۶۵۲۸ ب بعد
- (۳۳) مصیبت نامه ، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ، به اهتمام دکتر نورانی وصال ، کتابفروشی زوار مشهد، ۱۳۳۸ ص ۳۱۰
- از جناب آقای منوچهر رئیسی مدیر داخلی کتابخانه نفیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که در ارائه مأخذ به نگارنده صمیمانه لطف ها فرموده‌اند سپاسگزاری می نماید.